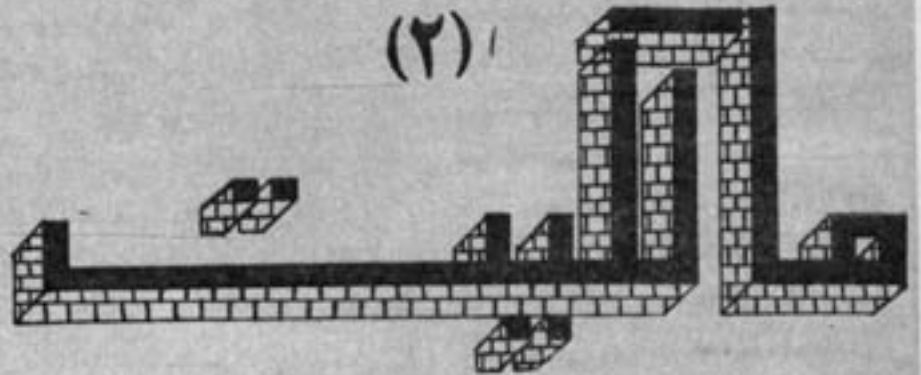


در بحث گذشته "گرمولد" را تعریف کردیم و گفتیم که کارتولیدی کاری است که ارزش مصرفی تازه‌ای به وجود آورد، و به این نتیجه رسیدیم که کارتولیدی، منشا مالکیت است. اینک دومین منشا مالکیت، یعنی حیات را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

(۲)



حیات چیست؟

مقداری از ارزشهای مصرفی مورد نیاز انسان بصورت آماده در طبیعت وجود دارد مانند: نمک، میوه‌های جنگلی نظیر بلوط، نارگیل، موزهای وحشی و... اینها و دهها نمونه دیگر از مواد لازم و مورد نیاز انسان، بصورت آماده در طبیعت یافت می‌شود، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که:

آیا رابطه انسان با مواد آماده

طبیعت چیست؟

با بیان یک مثال و عینیت بخشیدن به بحث، نوع این رابطه را بدست می‌آوریم: فرض کنید آقای "الف" و آقای "ب" برای آنکه چیزی پیدا کرده بخورند، به جنگل می‌روند، نفر اولی به درخت سبب جنگلی که چند عدد سیب زبرآن افتاده می‌رسد و آنها را برمی‌دارد. نفر دومی می‌آید می‌بیند نفر اولی سیبها را برداشته است حال (با فرض اینکه در چند متری این درخت درخت سیب دیگری هست که میوه هم دارد) آیا اولاً آقای "ب" می‌تواند بگوید سهم مرا بده، ثانیاً چه رابطه‌ای بین آقای "الف" و آن سیبها وجود دارد؟

در پاسخ سؤال اول، باید به وجدان انسان و منطق فطرت مراجعه کرد، و می‌بینیم فطرت و

در

اسلام

شرفیاد دظلموم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
آیت الله  
مرکز جامع علوم انسانی

دکتر بهشتی

وجدان می‌گوید: چنین حقی ندارد.

اما پاسخ سؤال دوم چنین است: رابطه مالکیت!

حیات، منشا مالکیت است

در همین مثال، اگر نفر اولی آن سیبها را جمع نکرده بود و فقط بالای سر آنها ایستاده بود و

تماشای کرد، در چنین حالی نفر دوم از راه رسید و چند عدد سیب را از زمین برداشت، حال آیا نفر اول حق داشت از او بگیرد؟ حتماً خواهید گفت: نه!

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: چه چیزی باعث شده که در فرض اول، نفر دوم نتواند نفر اول را الزام کند که سیب را از او بگیرد؟ پاسخ اینست: مالکیت! سؤال دیگری مطرح می‌شود: منشا این مالکیت چیست؟ پاسخ این سؤال اینست که: برداشت از خزانه طبیعت، منشا این مالکیت است، زیرا گرچه در بخش گذشته این بحث گفتیم که منشا مالکیت، کارتولیدی است که ارزش جدیدی به وجود آورد، و گرچه کاری که در این مثال، نفر اول انجام داده، کارتولیدی نیست بلکه برداشت از طبیعت است، اما همین برداشت از خزانه طبیعت، بشرط اینکه: به اندازه نیاز و در حال فراوانی باشد رابطه مالکیت بین او و آن سیبها ایجاد می‌کند، و این، مورد قبول فطرت است.

آیا مالکیت ناشی از حیات  
نا محدود است؟

خوبست این معنی را نیز با بیان یک مثال



عینی روشن سازیم: فرض کنید آقای "الف" و آقای "ب" بولی روی هم گذاشتند و مشترکاً یک صندوق خیار خریدند تا آنرا بایکدیگر تقسیم کنند. آقای "الف" رفت و به اندازه سهم خود خیار برداشت. در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا او باین برداشت مالک شده یا بیش از آن هم مالک بوده است؟ (یعنی در همان هنگام که بولی روی هم گذاشتند و خیار خریدند، او مالک سهم خود بوده است، منتهی مالکیت او بصورت مشاع بوده، و این برداشت، سهم او را در همان مقدار که برداشته، مفروض و معین کرده است). اگر بگوئیم: آقای "الف" قبل از این برداشت نیز مالک بوده، جای این سؤال هست که آیا رابطه مالکیت آقای "الف" و آقای "ب" و افراد دیگر موجود در بستر تاریخ، با طبیعت آماده، قبل از حیات سابقه نداشته

ولی اگر فراوان نبود و بایش از اندازه، نیاز برداشت، منطبق فطرت اجازه می دهد که نفر اول بایدا اجازه بدهد که دوستش هم از آن استفاده بکند. آیا این نشانه این نیست که زیربنای فطری بن اندیشه است که:

الف، ب، ج، و... همه در کل این طبیعت سهم و شریکند، و چون سهمند، باید حساب شریکهای دیگر را هم بکنند؟

از این بحث چنین نتیجه می گیریم که:

"حیازت و برداشت از خزانه طبیعت، منشاء مالکیت است، مالکیتی محدود و مشروط. (۱)

حیازت، از نظر مبانی فقهی

البته آنچه گفته شد، صرف نظار دلایل

اقتصادی آمده است: "معادن و آبها و جنگلها و مراتع، اموال عمومی هستند و مالکیت نسبت به آنها عمومی است" این ابتکار و اختراع مارکسیستها نیست، بلکه پیش از آنها در روایات ما، بصورتهای مختلفی از این مالکیت عمومی یاد شده است. از آن جمله روایت زیر در کتاب "وسائل الشیعه" (ج ۱۴) روایت شماره (۲۷۳) نقل شده است:

"عن ابی بصیر عن ابی جعفر (ع) قال"

"لنا الا نفال، قلت: وما الا نفال؟"

"قال: منها المعادن والاجام وکل"

"ارض لارب لها وکل ارض بساد"

"اهلها فهو لنا"

امام باقر (ع) فرمود: معادن، جنگلها، بیشهها، زمینهای که هنوز صاحب ندارند، و با صاحب داشتهاند، ولی از بین رفته اند،

نیاز انسان برای ادامه زندگی، به این مواد موجود در طبیعت باعث شده است که انسان سالم اندیش، میان کسل انسانیت، و کل طبیعت، اعتبار مالکیت کند، یعنی کسل انسانها مالک کل طبیعتند، و هر انسانی سهم مشاعی در این طبیعت دارد و حیازت و برداشت، سهم او را مفروض می کند.



درهها، و قلدهای کوهها همه متعلق به امام است، یعنی از آن دولت و امت اسلامی است و مالکیت آن عمومی است و همه مردم ذر آن شریکند (۳).

آباد دولت اسلامی می تواند معادن را به اشخاص واگذار نماید؟

در فقه اسلامی، در بخش "حیا" سوات (آباد کردن زمینهای بی صاحب) عنوان زیر چشم می خورد:

"المعادن الظاهره والمعادن الباطنه"

یعنی معادن بدو دسته تقسیم می شوند: یک دسته از معادن، معادنی است ظاهر و آماده

فقهی، و تنها از دید منطبق فطرت بود، اینک باید دید آیا مبانی فقهی ما، این منطبق را نباید می کند؟ بررسی متون و منابع فقهی نشان می دهد که این نوع مالکیت مورد تأیید فقه اسلامی است. در نصوص اسلامی روایتی از پیامبر اسلام (ص) هم از طریق اهل سنت و هم از طریق شیعه به ما رسیده که فرموده است:

"الناس شرکاء فی ثلاث؛"

"النار و الماء و الکلا"

مردم در سه چیز شریکند: آتش (مسواک سوختی)، آب و مرتع (گیاهان سبز موجود که برای دامها و یا انسانها مورد استفاده است) (۲).

بنابراین اگر در قانون اساسی شوروی در فصل

است؟ یا میان انسانها و مواد موجود در طبیعت قبل از حیازت، رابطه مالکیت مشاع وجود ندارد؟

گاهی به این سؤال باینطور پاسخ داده می شود که چرا، وجود دارد، زیرا نیاز انسان برای ادامه زندگی، به این مواد موجود در طبیعت باعث شده است که انسان سالم اندیش، میان کل انسانیت، و کل طبیعت، اعتبار مالکیت کند، یعنی کل انسانها مالک کل طبیعتند، و هر انسانی سهم مشاعی در این طبیعت دارد، و حیازت و برداشت، سهم او را مفروض می کند، و لذا اگر در زمان فراوانی که دیگران هم به آن دسترسی داشته باشند، به اندازه نیازش بر دارد، منطبق فطرت، مالکیت او را قبول می کند



که فقط برداشت می‌خواهد و نیاز به کار و استخراج نیست، مانند نمک و نفتی که از زیر زمین بیرون زده و امثال اینها) اینگونه معادن، از نمونه‌های بارز مواد مصرفی آماده در طبیعت است که در استخراج، مالکیت به وجود می‌آید و مالکیت آنها منوط به احیاء نیست. زیرا خود آن زنده است و حتی "تحجیر هم در اینجا بی اثر است (۴)، زیرا حق تحجیر بعنوان مقدمه احیاء اولویت می‌آورد و چیزی که احیاء ندارد، تحجیر هم نخواهد داشت. دسته دیگر معادنی است که نیاز به استخراج دارد، و این نوع معادن فعلاً از محور بحث ما بیرون است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا دولت اسلامی می‌تواند معادن دسته اول را به اشخاص واگذار کند، و اگر واگذار کرد، مخصوص

است) و ما آنرا در کتب فقهی بصورت ارسال مسلم می‌بینیم، حدیثی از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است که فرموده:

"من سبق الي مال لم يسبق اليه مسلم فهو له"

هر کس رفت چیزی را برداشت، قبل از اینکه مسلمانی آنرا بردارد، آن چیز مال او است.

بنابراین، هم منطبق فطرت، حیات را به عنوان دومین منشا مالکیت می‌پذیرد، و هم دین فطرتاً ترا مورد تأیید قرار می‌دهد.

ادامه دارد

۱- البته روی حیات با یددقت بیشتری کرد در فرض مورد بحث، بگوئیم حیات را در موقع کمبود، منشا مالکیت می‌دانیم، ولی می‌گوئیم مالکیت با ید از مال خود بدو شش و دیگران بدهد این یک نظریه است. بگوئیم هم می‌گوئیم اصولاً آقای آلف در موقع کمبود، بیش از یک سبب

**امام باقر (ع) فرمود: معادن، جنگل‌ها، بیشه‌ها، زمین‌هایی که هنوز صاحب ندارند، و یا صاحب داشته اند ولی از زمین رفته اند، دره‌ها، و قله کوه‌ها همه متعلق به امام است، یعنی از آن دولت و امت اسلامی است. و مالکیت آن عمومی است و همه مردم در آن شریکند**

را مالک نمی‌شود، این هم بگونه تفکر است، اما آنچه مسلم است منطبق فطرتی، مالکیت او را در موقع کمبود، بر روی همه سببها تأیید نمی‌کند.

۲- در کتاب "تهذیب" (یکی از کتب اربعه) بجای کلمه "ناس"، "مسلمین" است و روایت مزبور بصورت زیر از امام کاظم (ع) نقل شده است:

"احمد بن محمد عن محمد بن عثمان، عن أبي الحسن (ع) ان المسلمين شرکاء فی الماء والنار والکسب"

۳- در روایت شماره ۲۶۴، جمله "و یطون الاودیة" و در روایت شماره ۲۶۵ عبارت "روس لجال و یطون الاودیة و الا جام" آمده است، به همین جهت در ترجمه روایت ۲۷۳ جمله "دره‌ها و قله‌های کوه‌ها" افزوده شد.

۴- مقصود از "تحجیر"، در فقه اسلامی، سنگ‌چینی، سیم‌کشی، دور زدن و امثال اینها است که آبادکننده زمین بی صاحب، ابتدا بدان اقدام می‌کند تا مشخص شود، و شخص دیگری آنرا حیات نکند.

آن شخص می‌شود؟ این هر دو، قابل تردید، و محل بحث است. سؤال اصلی این است که آیا هر کس زودتر رفت به سراغ این معادن، حق دارد به اندازه نیازش بردارد؟ بعضی از فقهای ما می‌گویند: به اندازه نیازش می‌تواند بردارد، اما روشن نگرداند که آیا این حکم به آن اعتبار است که انگیزه‌ای برای برداشت بیش از حد نیاز نیست؟ یا آنکه مطلب بالاتر از این است، یعنی حق دارد تنها به اندازه نیاز بردارد، و بیش از حد نیاز، اگر انگیزه‌ای هم وجود داشته باشد، حق ندارد برداشت کند؟ اینها مسائلی است که لازم است فقها، پیرامون آنها بطور گسترده بحث نمایند. علاوه بر دلیل فقهی این موضوع (حیات منشا مالکیت

**دنباله: اقتصاد اسلامی**

بلکه تمام قوانین علمی اقتصاد سرمایه داری تفسیری است از واقعیتی که در چهارچوب این آزادی مجسم گردیده است.

و بطور کلی آزادی‌ای که اساس کاپیتالیستی را تشکیل می‌دهد در این ۳ مرحله خلاصه می‌شود:

- ۱- آزادی در تولید و تحصیل ثروت:
- نظام سرمایه داری به افراد امکان و اجاره می‌دهد که از هر راهی در تولید و تحصیل ثروت بکوشند و در این راه حتی عناصر تولید از قبیل زمین و ابزار و دریا و معادن و غیره را نیز در شاع نسبتاً وسیعی به مالکیت خصوصی خود در می‌آورند.
- ۲- آزادی در افزایش دادن ثروت‌های موجود:

سیستم کاپیتالیستی به فردی این فرصت و امکان را می‌دهد از هر طریقی که بخواهد با وسائل و اسلوب‌های مختلف به استسما و افزایش دادن ثروت خود اقدام نماید.

۳- آزادی در مصرف کردن اموال:

این سیستم آزادی در مصرف کردن اموال را بطور وسیع تجویز می‌کند بطوریکه هر فردی آزادی دارد که به هر نحو بخواهد برای رفع هر گونه نیاز و خواسته‌های خوش اموال خود را خرج کند، فقط دولت گاهی می‌تواند بخاطر ناسین برخی ارمالیح عمومی از مصرف کردن بعضی از کالاها جلوگیری کند.

ازادی با این وسعت که گفته شد زیربنای سیستم کاپیتالیستی است، اما شرح این مطلب کفایت نظر به و مکتب بر اساس کدام دلیل و برهان استوار گردیده است، و همچنین آزادی‌ای که مورد نظر اسلام است به فرصت دیگر موقوف می‌گردد.

ادامه دارد

